نادر خان
و
خاندان او

بقلم مهاجر افغان

نادرخان

و

خاندان او

بقلم مهاجر افغان

مشخصات کتاب

نام اثر: نادر خان و خاندان او

نویسنده: «مهاجر افغان»

کمپوزر: م ، ط پاظل

صفحه آرا: ك،ك «کوشا»

چاپ نخست: کابل ۱۹۵۱م

چاپ حاضر: پشاور ۲۰۰۱م

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

فهرست

عناوین	صفحات

عناوین	صفحات

بخش ششم

بخش هفتم

نادرخان و خاندان او

بقلم: مهاجر افغان

اقتباس ازشماره ء اول نشریه «جمهور اسلام» یکم سپتمبر ۱۹۵۱ طبع پشاور صفحه ء ۱۰ - ۱۸ و زمان یاد شده مصادف با زمانی است که عبدالحی حبیبی اعلان جمهوریت مؤقت افغانستان را در پشاور نمود و خود مکلفیت ریاست دولت و صدارت مؤقت را بدوش گرفت و خط مشی خود را اعلان نمود. . . . .

-۱-

سوابق خاندانی طلا پرستان

حکومت کنونی افغانستان را اعلیحضرت احمد شاه بابای کبیر درحدود (۱۱۶۰ ق) در قندهار شالوده نهاد، در مدت که آن شهریار هوشمند توانست، ملت افغانستان را به نقطهء وحدت ملی گرد آورد. و در سایه همین وحدت اسلامی و ملی بود که مملکتی وسیع را مانند دورهء غزنوی در قلب آسیاء با عظمت دیرین و روایات اسلامی و ملی تجدید داد. آن شهریار هوشیار با شهزادگان اسلامی هند و ایران و بخارا که ممالك همسایهء مملکت وی بودند دست اخوت و برادری داد. در دهلی شهزادهء بابری را بر تخت نشاند، در خراسان اخلاف نادر شاه را پرورانید. بخارا را بعد از زد و خورد مختصر به دودمان شاهان مسلمان آنجا فرو گذاشت. در جنوب

مملکت دودمان شاهی بلوچ را با خودمتحد کرد ، با میر های بومی قطغن و بدخشان طرح مؤدت ریخت، سیاست دولت افغانی درانی عیناً همان سیاست اعلیحضرت محمود غزنوی و سلاطین بزرگ غوری بود ، که بر اخوت و برابری و مؤدت اسلامی اتکاء داشت، و مؤدت احمد شاهی با دودمانهای مسلمان بابری دهلی ونصیر خان بلوچ و میر های سند و شکار پور حافظ رحمت خان در قلب هند ، میر های قطلن و شاهرخ شهزادهء اعمی نادر خراسان و غیره امرای ، معاصر ، دلیل روشن این سیاست مفید است.

احمد شاه بابای بزرگ در (۱۱۷٦ق) از جهان در گذشت نام نیك جاویدی را در تاریخ افغانی و در تاریخ آسیای وسطی و هند گذاشت ولی متاسفانه مملکت و سیاست وی از طرف اخلاف او که سالها ی دراز در کابل و قندهاو و پشاور و پنجاب و سند وهرات مشغول زد و خورد و پیکار یکدیگر بودند. طوریکه میبایست حفاظه نگردید و سیلاب مدهش استعمار نیز از شرق و غرب ، آن کشور وسیع را در تحت خطر گذاشت ، و در پیچ و خم اوضاع سیاسی و تحریك فعالیت های داخلی و خارجی در حدود (۱۲۳۰ق) دودمان احمد شاهی مضمحل گردید. و دودمان جدیدی از نسل محمد خان بارکزایی (مشهور به محمد زایی) که به دربار دودمان احمد شاهی قربی داشتند ، اقتدار مملکت را بدست آوردند. و از همین خاندان فرزندان متعددد سردار پاینده خان. و برادران وزیر فتح خان در هر گوشهء مملکت از کشمیر تا هرات و آمویه و سند تا کنار بحر هند مسلط گشتند. و این دوره هم تا پنجاه سال دیگر به خون ریزی و پیکار و تخریب گذشت.

از جمله‌ء برادران وزیر فتح خان ، شخصی بنام سلطان محمد خان شهرت داشت و این سردار عیاش و رعونت پرست حکمدار پشاور و مربوطات آن بود. وی در وزیر باغ پشاور آیینه خانه داشت واوقات او با صد هاپریوشان درباری به عیش و نوش میگذشت، این مخلوق عجیب «طلا» را بسیار داشت طلا میخورد (کشته‌ء طلا) طلا می پوشید (پوشاك طلا) بر فرش و بستر طلایی میخوابید. دست بند وپای زیب وبازوبند و کفش طلایی می پوشید و حمایل سنگین طلا بگردن می بست و با این عشقی که سردار نامدار به طلا داشت بالاخره به « سردار طلایی» و «سلطان طلایی» نامزد گردید اوهمه‌ء عمر خود را در آغوش پریویشان درباری ، در سکر دائمی گذرانید. از حال مردم خبری نداشت. وقتی که درباریان و کارداران سردار او را برای چند دقیقه از آغوش مهرویان می ربودند. حضرت سردار میگفت. من چیزی دیگر نمی دانم، بروید هر چه میخواهید بکنید . ولی اینقدر بمن بگوئید چقدر طلا آورده اید؟

در بیرون حرم سردار، همواره یك دسته طبیبان ، مشغول ساختن کشته‌ء طلا بودند و جم غفیری از زرگران مرصعینه میساختند. در اوقاتیکه طلاتی نیز بدست نمی آمد که از آن زیور و سامان آلات کهنه طلا را ذوب میکردند ، و آنرا به قالب های نو میریختند تا حضرت سردار از منظره‌ء آن لذتی برده باشد !

با اینصورت سردار ما در پشاور حیات بسر می برد . و کارداران وی باشدت تمام سر گرم چپاول و غارت بودند ! در حالیکه دولت تازه دم سیك در پنجاب با سرعت برق بیش میرفت . و یك قطعه‌ء کشور افغانی را بزور سرنیزه سربازان دیر از اقصاً کشمیر تا

حواشی پنجاب مسخر کرده بود!

سلطان محمد خان طلائی شب وروز غرق نشاط و کامرانی بود و در آئینه خانهء وزیرباغ پشاور از کنار پری رخان درباری سری بر آورده نمیتوانست. حکومت او را ازسوی مشرق لشکر خوفناك و رقیب آهنین مانند رنجیت سنگ تهدید میکرد و اینکه سپاهیان خونخوار رنجیت بکنارسند به حصهء اتك رسیده بودند تا که سردار سری ازبالین غفلت و عطالت برمیداشت. کار از کار گذشت و قوای آزموده و جنگ دیده سیك برین طرف سند ریختند. ولی سردار و برادران او این سرزمین دلاوران را که مدفن خوشحال خان ومجاهدان پشتون بود. در برابر طلابی چند به رنجیت فروخت. و برای ادامهء اقتدار خود بدامن آن خونخوار سفاك آویخت.

-۲-

شمول در قتل سید

دران وقت ستاره اولین حکومت اسلامی هند در فضای کوهسار کنار های سند و حدود پشاور می درخشید و مجاهدین آزادی خواه مسلمانان هند و کوهساران افغان. در تحت قیادت مرحوم سید احمدشهید و مولوی اسماعیل شهید (رحمة الله علیهم) بر خلاف حکومت غیر اسلامی سیك و قشون آینده استعمار جهاد میکردند. میبائست که این حکومت اسلامی و مجاهدین فی سبیل الله از طرف امیرکابل و برادرانش تقویه میگشتند ولی متاسفانه امیرکابل ازتوسعه نفوذ اسلامی مجاهدین ترسیده و سردار طلائی در پشاور بر علیه این مجاهدین بنای فساد و مخالفت نهاد. به سید احمد شهید زهر داد. و بالاخر با قشون رنجیت همدست گردیدند .و در معرکه

بالاکوت به کمك ومعاونت کفار آن مجاهدین راه اسلام و آزادی را شهیدکردند و اولین چراغ فروزان آزادی مسلمانان را در (١٢٤٧ ق) خاموش نمودند ولی به مصداق :

توهم شب را بسرکی میبری ایشمع کم فرصت!
گرفتم سوختی پروانهء آتش بجانی را

سردار طلائی که ناموس السلام و وطن را به طلائی چند فروخته بود . در مقابل نفوذ روز افزون . نظامی سیك مقاومت کرده نتوانست و یك حصهء مهم پیکر مملکت را به رنجیت فروخته و بکابل گریخت. تا که بسال (١٢٧٨ق)در کابل مرد. ولی در نزد ملت افغان بدنام ترین مردی بود که او را فروشنده پشاور خواندندی و در اوقاتی که بعد از گریختن از پشاور بکابل میزیست مردم او را «طلایی نامرد» گفتندی و تپه مرنجان را که مقبرهء او و خاندان اوست در کابل« تپهء بی ننگان» نامیدی اما در پشاور بسبب طرفداری رنجیت سنگ برادر او یار محمد خان را «یارسنگ» گفتندی و رجوع بتاریخ نوای معارك نسخهء موزهء کابل) این بود و آغاز وانجام و سوء عاقبت«سردار طلائی» موسس این خاندان که عمرش به لهو ولعب و افراط در مسکرات، مناهی، و در آغوش پریرویان درباری. برعونت و عطالت و وطن فروشی و اجانب پرستی سپری شد. دودمان زمامداران کنونی. افتخار انتساب چنین مرد مردود و بدنامی را دارند و «طلائی زادگان» امروزه مصداق صحیح «الولاشر لابیه» اند.

-۳-

یحیی خیل

ازجمله‌ء فرزندان زیاد سلطان طلائی آنانیکه بصورت مشروع، منصوب به روی اند، دو برادر سردار یحیی خان و زکریا خان معروف اند سردار یحیی خان نیز طلا پرستی و وطن فروشی و ارتکاب ملاهی و مناهی را از حضرت پدر به ارث برده بود. قصص سیمی و بخل وی حتی با برادرش در بین اعوام معروف است.

سلطان طلائی ٤٤ پسر و ٣٦ دختر داشت، این جم غفیر طلائی زادگان، همواره جرائیم دربار افغانی بودند و مایه‌ء هر فساد و فتنه برای مملکت میشدند. برای اینکه به دربار راهی داشته باشند و در تاراج و غارت بهره‌ء وافری گرفته باشند پاشاهان وقت را که از سلاله‌ء امیردوست محمد خان بودند میفریفتند. و آنها را به عیاشی

و زن پرستی تشویق میکردند . این خانواده چون در عالم جنسی بصورت غیر طبیغی بعمل آمده و از یکنفر بزور کشته‌ء طلاء و ادویه‌ء معذره و مقویات باء در هر دو صد نفر زاده اند بنا بران یك نوع ضعف مخ و دماغ و حالت نیمه جنون نیز داشته و در بسی از افرادآنان نیز دیده میشود و جنون پول دوستی و طلا پرستی و ستمگاری در دماغ اکثر این مردم پیچیده است.

سردار یحیی خان یك دختر خود را بدربار امیر یعقوب خان به لطائف الحیل داخل ساخت و همین فتنه بود که منبع فساد دودمان و سقوط امیر و بربادی مملکت گردید. سردار بدین وسیله تقربی بدربار امیر یافت، و در نازك ترین اوقات حیات مملکت. که انگلیسیان در جنگ دوم از طرف غازیان ملت فشرده می شدند. و سپاهیان افغان برنماینده‌ء انگلیس کیوناری نام در بالاحصار کابل قهر کردند. همین سردار یحیی خان بار ها از انگلیس پول گرفت ، و معنویات امیر را ضعیف ساخت، و تفرقه در صفوف مجاهدین ملی انداخت تا که بالاخره ذریعه‌ء دختر خود امیر ضعیف النفس را کشان کشان به مقتل سابق قشون انگلیس به گندمك برد. و معاهده‌ء منحوس گندمك را در چهارم جمادی الاخر یعنی ۱۲۹۶ ق (۱۶ می ۱۸۷۹) بسر امیر فاقدالاراده امضا کرد و این اقدام دومی بودکه خلف بعد از سلف نمود. یعنی پدر ولایت پشاور و بنگش را بر سیك ها فروخت و پسر هم به لطائف الحیل امیر را مجبور بامضای معاهده‌ء منحوس گندمك کرد. تا ولایات دیگر از قبیل پشین ، لورلائی، کرم، نوشکی ، سیبی ، خیبر از پیکر مملکت جدا شدند و ضمیمه هند برطانوی گردیدند.

دختر یحیی خان یگانه علت عیاشی و عطالت و سستی مزاج امیریعقوب خان و فلاکت وی گردید. تاکه سلطنت وی هم سقوط کرد انگلیسیان آن امیر ضعیف النفس را که از دست خسر خود بچنان حالت فلاکت و سفالت افتاده بود. به دیره دون هند نفی کردند. و زمام اقتدار افغانستان را در حدود (۱۲۹۷ق) بکف آهنین امیر عبدالرحمن خان سپردند.

-٤-

امیر عبدالرحمن خان و یحیی خیل

امیر عبدالرحمن خان مرد آزموده و هوشیاری بود که نشیب و فراز زندگانی را دیده و سرد و گرم را چشیده بود، وی بنظر اول دانست که دودمان یحیی خان منبع فساد و فتنهء ممکنت اند. و موسی جان پسر کوچك امیر یعقوب خان راکه از بطن دختر یحیی خان است ولیعهد ساخته و میخواهند بذریعهء این طفل شیر خوار باز مملکت را ملعبهء آمال ننگین خود سازند.

یحیی خان با سقوط امیر یعقوب خان در تمام نقشه های کشور فروشی ناکام برامد. و چون غیظ و غضب شدید ملت را نسبت بخود حس میکرد. بنابران بفکر افتاد، اگر باداران وی یعنی انگلیس ها از افغانستان بروند. وی و خاندان او به انتقام شدید غازیان و

مجاهدین ملی گرفتار می آیند و به کیفر کردار وطن فروشانهء خود میرسند بنا براِن در حدود (۱۲۹۷ق) با خانوادهء خود از افغانستان برآمده و بدامن باداران قدیمی خود انگلیسها دست زد، و در هندوستان برطانوی آواره و پناهنده گردید.

باداران وی ، خدمات وطن فروشنانه یحیی خان را قدر کردند و این خانوادهء خیانت و عطالت و ملت و آزادی و وطنفروشی را در دیره دون هندوستان جا میدادند و و مدتهای زیاد تنخواه خوار انگلیس ها بودند و فرزندان یحیی خان سردار محمد یوسف و محمد آصف در همانجا و تحت سایهء مربی قدیم خود یعنی انگلیس پرورده خوان نعمت او شدند.

درینوفت امیر عبد الرحمن خان بر افغانستان حکم می راند وی بنظر جایز میدید. که دودمان یحیی خان در تحت تربیه مخصوص انگلیسهاگرفته شد. و در دیره دون برای مقاصد دونی پرورده می شوند. و در جلد دوم تاج التواریخ که تحت نظر خود امیر نوشته شده در فصل هفتم این مردم را چنین معرفی میکند!

«بعضی از آنها تحت حمایت دولت انگلیس میباشد یعنی کاسه لیسان دولت انگلیس میباشد. این تعبیرامیرعبدالرحمان خان خیلی بجاست و در همین کتاب در فصل پنجم از صعایت و مفسدات این مردم با انگلیس ذکر ها دارد. و قراریکه معروفست ، در مرض مرگ به فرزندان خود توصیه نموده بودکه از خاندان یحیی خان احتراز جویند.

خلاصه: بعد از مرگ امیر عبدالرحمان خان در (۱۳۱۹ق) باز انگلیس ها حس کردند که فرزند جانشین او که مرد جوان و وطن

خواهی بود و با شدت تمام به اصلاحات عرفانی و عسکری و صنعتی دست زده در تحت با شافیون استعمار قرار داده و توجهء او را از مملکت بطرف دیگری بگردانند و برای این کار باز هم همان خانوادهء یحیی خان را موزون تر یافتند. و رولی راکه یحیی خان بدربار امیر یعقوب خان پیش برده بود. در دربار امیر حبیب الله خان بذریعهء فرزندان او به جلو بردند.

-۵-

نادرخان : (۱۸۸۰ - ۱۹۳۳) میلادی

خانواده، یحیی خان بعد از تربیه چندین ساله، انگلیس به افغانستان بر گشت و جرائیم فساد و فتنه و عیاشی و شهوت پرستی را بدربار جوان ساده (امیر وقت) داخل نمودند!

دو نفر فرزندان یحیی خان به نام مصاحبین دربار امیر مقرر شدند. و این دو برادر ماموریت داشتند که امیر را از هر طرف احاطه نموده بر عیش و نوش و شهوت پرستی مشغول دارند. سردار یوسف خان عیناً رول پدر خود را بازی کرد و دختر خود را داخل دربار امیرنمود. و همین دختر که مشهور بود به «ملکه، هندوستانی» امیر را بانواع ملاهی و فواحش گرفتار کرد. و براذران دختر که نادر خان و شاه محمود خان و هاشم خان و شاه ولی بودند. نیز بیرون

دربار و ارگ شاهی را بدست گرفتند. و در مدت کمی حبیب الله خان آنقدر محصور گردید که اختیار تنفس هم نداشت. زیرا زمام کارش بدست فرزندان و دربارش بدست مصاحبان و حرمش بدست دختر مصاحب افتاد و بعد ازین از امیر خبری نیامد و در عیش و نوش آنقدر مستغرق گردید که حیات خود را در همین راه از دست داد. و بسال ۱۳۳۷ در کله گوش لغمان بدست همین مردم در حالت اغماء بیهوشی قتل گردید.

امیر حبیب الله خان پاشاه رحم دل و ترقی خواهی بود. وی در اوایل سلطنت هندوستان را دیدن کرد و بعد ازان در سال ۱۳۲۵ق بدوره‌ء مملکت خویش بر امده و میگویند روزی که از سفر هند بر گشت و به سرحد افغانی در تورخم رسید مردم را امر داد تا مناری از سنگ بسازند و چنین گفت: که همین منار نشان تعهد ماست که افغانستان را در مدنیت و ترقی همدوش ممالك مشرقی بسازم و به همین اراده‌ء نیك در افغانستان مکاتب عالی ملکی و عسکری ساخت و سراج الاخبار را نشر کرد. به ساختمان راهها پرداخت. به عمران مملکت آغاز کرد ولی متاسفانه جرائیم عیاشی و سفلگی و رعونت وشهوت پرستی که از منبع خان مان یحیی خان بدربار امیرنشر میگردید امیر را عیناً سلطان محمد خان ثانی گردانیدند و آنقدر به لهو و لعب فرو بردند که سر خود را دران راه نهاد.

عناصر ترقی خواه و ملت دوست که بدربار امیر بودند بسبب اقتدار مصاحبان و نفوذ روز افزون نادر خان فرزند مصاحب یوسف خان نمی توانستند مقاصد ملت خواهی را پیش برند. و نادر خان که عباءً و جدباءً با استعمار چیان هند ربطی داشت در تحت نظر آنان

پرورده شده بود. اکنون مخصوصاً مطمح نظر ویسرای دهلی بود و تائیدات برطانوی این مرد را میپرورانید.

برای این که نفوذ این شخص در قبائل تحکیم یابد در حدود (۱۳۳۰ق) انقلاب مدهشی را در قبائل سمت جنوبی بر خلاف امیر انداختند. این جنبش قبائل علتی نداشت جز اینکه ویسرای هند خواسته بود نادر خان را وجاهتی بدست آید. و نفوذ وی هم در دربار و هم در قبائل افزون گردد.

قیام قبائل با شدت و وخامت بروز نمود. و کابل را مورد خطر قرار داد امیر که غرق نشاط و شهوات بود، به تسویل «ملکه هندوستانی» و مصاحبین خود مجبور شد. نادر خان را از کابل بحیث جنرال مدافع به سمت جنوبی فرستد جنرال که از طرف دربار دهلی تقویه وتائید میشد و ازان منبع فیض، تعلیم و هدایت میگرفت، بمدد مامورین انتلجنت پشاور و پاره چنار. بصورت ساحرانه آن شورش عنیف را فرو نشاند و درنتیجه مورد نظر مخصوص امیر و قبایل قرار گرفت و برتبهء نائب سالاری ارتقا جست و بعوض سپه سلاران عینه عصر امیر عبدالرحمان خان. زمام لشکر افغانی بدست این مردی که از طرف دربار گماشته شده بود، داده شد!

کسانیکه درین سفر جنگی با نادر خان همراه بوذند و وقایع آینده حیات او را هم دیدند، در کمال صداقت میگویند که از همان وقت، طرح شاهی نادر خان از طرف قوای استعمار و مامورین دهلی ریخته شده بود. علی اکبر طرزی یکی از جوانان آزادیخواه افغان. که از طرف نادر خان در حدود شورش قتل گردید.

در زمستان (۱۳۱۰ش) با نویسنده این سطور مصاحبه داشته وی بعد از انجام ماموریت های سیاسی و عسکری از اروپا و مسکو بر گشته بود و عقاید و معلومات و اسناد خود را راجع به شخص نادر خان بیان میکرد. و ضمن نقل اسنادی را نشان داد که نادر خان در همین غائله (۱۳۳۰ق) با مامورین سرحدی انگلیس مکابته ها داشته) و بحیث انگلیس بدربار افغانستان کار میکرد، و در امور کلی و جزوی از مامورین انگلیسی هدایت میگرفت.

علی اکبر طرزی مدتها در روسیه نمایندهء نظامی افغانستان بود وی در دوران ماموریت خود ها مارشالان متقاعد و رجال عسکری تزاری را که درانوقت درتاشکند و مسکو بحالت انزوا میزیستند ملاقاتها باین اسناد. با جوان افغان مذاکرها نموده بود. و نقل بسیار اسناد را به وی داده بود. که به دوران ماموریت خود همین مرد عسکری روسی بر حسب وظیفه از افغانستان بطور محرمانه بدست آورده بود.

یکی از اسناد تا جائیکه مضمون آن بحافظه ام مانده چنین بود در خطاب به نادرخان!

«سپه سالار امیرمحمد خان به سبب پیری از کار افتاده و مامورین هند برتانوی بامیر تائید کردند که شما را سپه سالار کابل مقرر دارد امیر دراول بما اطمینان داد . ولی بعد از چند گاه گفت که پدر بمن توصیه کرده بود تا از خاندان یحیی خان احتراز کنم بنا برین اگر جنرال نادر خان را سپه سالار نساختم مامورین دولت برطانیه عظمی رنجیده نشوند . زیرا پدر و عم او بحضور ما اند و مصاحبین دربارند! اما مامورین دولت بر طانیه در هند این مقصد را

بسرامیر می قبولانند. و شما باید در غائلهء قبائل متوجه کار باشید. قبائل بشما انقیاد میکنند. وتوجیهات دولت عظمی همواره با شماست. دولت هند برطانوی شما را از رجال دوست و همکار خود بدربار کابل می شناسد...»

باین طور جنرال نادر خان. رقبای سیاسی و عسکری خودرا از بین برده و در حدود (۱۳۳۵ق) دیکتاتور مطلق العنان عسکر کابل و سپه سالار گردید. چون اتکای وی بر منابع قوای اجنبی بود. و از طرف دربار دهلی با پول و بزور سر نیزه تقویه میشد در مدت کمی لشکر افغان رابدست آورد. و رقبای خود را که از دودمان غلام حیدر خان چرخی و دیگران بودند. به لطائف الحیل از عسکر افغانی کشید.

جنرال تاج محمد خان پغمانی بلوچ که یکی از نوابغ عسکری افغانی در جوان آزادی خواهی بود. از رقبای مدهش نادر خان بشمار میرفت. وی در حدود (۱۳٤۱ق) در سمت قطغن و بدخشان با نادر خان بر تخت کابل نشست در حدود (۱۳۰٦ق) همین رقیب خود را به شمشیر نیز سر برید. جنرال تاج محمد خان بلوچ اسنادی از دورهء کار روائی های سپه سالار در ریاست تنظیمیه نادر خان در سمت مشرقی و قطغن مربوط سنوات (۱۳۳۹ تا ۱۳٤۱ق) بدست داشت که در حدود (۱۳۰٦ش) نویسنده سطور آنرا دیده بودم و آن عبارت از چند قطعه مکتوبی بود بامضای سپه سالار نادر خان که به برخی از معتمدین خاندانی و عسکری نوشته بود.

واقعهء کله گوش لغمان شب ۱۸ ماه جمادی الاول ۱۳۳۷ق رُخ داد وامیر حبیب الله خان را درین مسئله که چند دست سپه سالار

درین حادثه دخیل بود اسنادی موجود است که حاضر و ناظر وقایع نوشته اند ازان جمله کتاب اسرار درمورد افغانستان نوشتهء سردار شیر احمد خان ویکی از نزدیکان خاندانی نادر خان است) که علت مهم وقوع آن فاجعه را شخص نادرخان می پندارد. زیرا این شخص از همانوقت طمعی و چشمی به تخت وتاج کابل داشت و پلانهای عمیقی برای این کار در دهلی و کابل طرح شده بود.

یك قطعه مکتوب که بذریعهء جنرال تاج محمد خان دیده شده این طرح مخفی را واضح میسازد و نقل آن اینست! «علیجاه عزت و شجاعت همراه برادر بجان برابرم صالح محمد خان نائب سالار صاحب را واضح باد اینکه: ازین طرف خیریت است شمایان خاطر خود را جمع دارید کوایف جلال آباد را آرندهء این خط بشمایان خاطر نشان خواهد کرد. کار ها بر وفق مرام است آنچه با شمایان گفته شده بود بهمان قسم شد . بعد از تدفین میت برادرش را بتام امیرساختیم و مایان تجویز کردیم که معامله بهمین قسم باقی نمی ماند.

ارجمندم رکاب باشی متوجه احوال است. و عالیجاه عزت مآب مستوفی الممالك صاحب درین معامله شریك مایان است. و انشاء الله تعالی درین روز از راه تگاب بالای دارالسلطنة با قوم خود میآید. عساکر دارالسطنة را آن برادر بجان برابر بسپاریده ایم. باید متوجه احوال باشید. که معامله از دست عساکر وشمایان بیرون نشود. انشاءالله تعالی ، سمت جنوبی از خود مایان است. از آن جهت خاطرخود را جمع داشته باشید. در جلال آباد وکابل هر کس که مدعی سلطنت شود برای چند روز است. آخرکار بدست مایان

وشمایان است. به نفری خود از طرف ما خاطر جمعی بدهید باقی در حفظ الهی باشید. فقط مورخه ۱۹ ماه جمادی الاول ۱۳۳۷ امضاء محمد نادر»

(درمکتوب فوق رکاب باشی شاوه ولی خان برادر نادر خان و مستوفی الممالك میزرا محمد حسین خان کوهستانی است.

این مکتوب از جلال آباد، روز دوم قتل امیر بنام نائب سالار عساکر کابل نوشته شد. ولی معلوم نیست که به مکتوب الیه رسید یا نه؟ زیرا مکتوب الیه در کابل بین عساکر اول جمعی رادر بیعت سلطنت اعلیحضرت امان الله خان در (۹) حوت ۱۲۹۷ش بازی کرد. در نتیجه به کابینه اول بحیث سپه سالار درجه اول و ناظر حربیه نیز مقرر گردید. (رجوع به شماره‌ء سوم جریده امان افغان کابل) و ازین بر می آید، که صالح محمد خان این پلان نادری راتعقیب نمی کرده. و در طرفداران سلطنت امانی شامل گردیده است.

بهر حال نادر خان بعد از واقعه‌ء کله گوش چه میکرد؟ یك حصه مهم آمال او در مکتوب فوق وانمود میکند. و همین منویات حریصانه‌ء او بود که در موقع بیعت امیرنصرالله خان در کله گوش لغمان روز ۱۸ جمادی الاولی در حالیکه رجال دیگر مانند والی علی احمد خان به بیعت کردن حاضر بودند ولی بقرار تصریح آقای عبدالهادی داوی نویسنده‌ء امان افغان، سپه سالار محمد نادر خان سخنان معنی داری گفت! این سخنان پهلو دار (رجوع بشماره‌ء اول صفحه‌ء ٦ ستون ۲ امان افغان ۲۳ حمل ۱۳۹۸ش) چه بود، ظاهراً شرح سخنان پهلو دار(!) را مکتوب فوق میدهد. که درانوقت

متأسفانه تمام رجال کابل و ملت را فریفت!

چه شد که نادر خان در همین مرحله به اخذ و غصب تاج و تخت موفق نیامد. این سوالیست که بایستی در تحت روشنی بسی از اسناد تاریخی جواب گفته شود، و وظیفهء تاریخ است که ما درین جا با این مسئله نمی پیچیم . فقط همینقدر توان گفت که دستهای قویتر از نادرخان نیز وجود داشت که امیرنصر الله را از بین برداشت. ونادر خان رانیز بجای خود نشاند. حتی در همان واقعهء جلال آباد . نزدیك بود سپاهیان افغانی نادرخان را نیز با امیر مقتول ملحق سازند.

بعد از (۹) حوت که روز جلوس اعلیحضرت امان الله خان بود. ظاهراً صالح محمد خان سپه سالار درجه اول و ناظر حربیه مقرر گردید ولی دستهای مرموز نادر خان را نیز به صحنهء جدید راند، و بعد از اعلان جنگ استقلال در شعبان ۱۳۳۷ق به سمت جنوب فرستاده شد.

جنگ استقلال در سه جبههءآغاز شد. جبههء سمت مشرقی و دکه به سپه سالار صالح محمد خان بسپرده شد. جبههء قندهار به صدر اعظم عبدالقدوس خان اعتماد الدوله و جبههء جنوبی به سپه سالار نادر خان. اولی در یکی ازین جبهات لشکرافغانی موفقیت نیافت. و فقط در جبههءجنوبی بود که نادر خان و برادران او شاه ولی خان رکاب باشی و شاه محمود خان سر سراوس. در مدت ۱۵ روز یعنی تا پانزده روز یعنی تا آخر شعبان از کوتل پیوار گذشتند و به اشغال وانا، سردیکی ، تهل مستقر های محکم نظامی دولت انگلیس توفیق یافتند. (!!!) سر این فتوحات شاندار و رایگان را

شما در مطالعهء غائله سمت جنوبی (۱۳۳۰ق) و مکتوبی که از منابع روسی تزاری بدست آمده بود . دریافته میتوانید. ورنه معنی ندارد که دولت معظم اانگلیس در جبههء مشرق یك قدم عساکر و قبائل افغانی را موقع پیشترفت نمیدهد. در جبههء غربی ، قندهار نیز به لکها نفر غازیان قندهار، یك قدم پیش رفته نتوانستند و بلکه دکه و سپین بولدك از طرف قوای برطانیه اشغال میشود ولی فقط در جبههء سمت جنوبی قوای هوایی و زمینی برطانیه شکبست میخورند. در حالیکه قشون افغانی و قبائل جنوبی یك طیاره و توپ بزرگ ندارند. و با تفنگ کهنه بغل پر جنگ میکنند. درین مورد عقلای بشر قیاس کرده میتوانند که برای کدام مقصد سپه سالار نادر خان را فاتح و فیلد مارشال ساختند؟ ولی جبهات مشرقی و قندهار را با قوای مدهش زمینی و هوایی کوفتند! و در نتیجه همین دسائس سیاسی و حربی برطانیه بود که نادر خان بحیث فاتح از سمت جنوبی بر گشت و جای سپه سالار صالح محمد خان را که از دکه شکست خورده بود گرفت. و وزیرحربیه و سپه سالار منحصر بفرد قشون افغانی شناخته شد.

قطعهء دوم مکتوبی که نزد جنرال بلوچ بود، این مقصد را خیلی واضح میسازد. اینك اینجا نقل آن مکتوب را که از حصار عسکری گردیز بنام شاه ولی خان بتاریخ ۲۹/شعبان ۱۳۳۷ق نوشته شده درینجا بر صفحات تاریخ می سپاریم

«تا سیه روی شود هر که درو غش باشد»

مکتوب

«ارجمند عزیز الوجودم شاه جان رکاب باشی در حفظ و امان اللهی باشند. ازینطرف خیریت کلی حاصل است، بخاطر جمعی تمام مشغول کارهای خود باشید بقرار اطلاعاتیکه رسیده است، سپاهیان انگریز جنگ نمیکنند و چند جای و چهاونی را بخوشی خود خالی میکنند. همین موقع نیکنامی آن ارجمند و برادر تانست. بدون پریشانی و دغدغهء خاطر پیشرفت کنید. بطرف وانا بروید. مقابله و مقدمه نخواهید دید برای حق خاطر جمعی داده شده است بکاردانی و هوشیاری شمایان تعلق دارد که مردمان دیگر ازین احوال و کیفیت خبر نشوند. ولی شمابان در آنجا و مابان درین طرف فتح کنیم. باقی آن ارجمند عزیز الوجود را بر خدا می سپارم بسیار متوجه بوده باشید بتاریخ ۲۹ شعبان ۱۳۳۷ محل امضاء: محمد نادر سپه سالار. این مکتوب موضوع را خوب روشن میسازد که نادر خان جرنیل چگونه نایب سالار شد. و بعد ازان چگونه بمقام سپه سالاری رسید؛ و چطور او را در جبهات جنوبی فاتح تهل و فیلد مارشال گردانیدند؟ و در آینده بذریعهء همین مرد چه نقشهء استعمار و ارتجاع در افغانستان عملی شد؟ فتأمل!

فیلد مارشال نادر خان سپه سالار که با موفقیت اسرار آمیزی از سمت جنوبی بر گشته بود در کابل از طرف شاه نو جوان و ساده دل بسیار نواخته شد. منار یادگار بنام وی بنا گردید. وزیرحربیه مقرر شد برادرانش ماموریت های بزرگ یافتند و صحنهء فعالیت شان خیلی وسیع شد.

در مدت یکسال بعد از ختم جنگ استقلال مردم دانستندکه این ذات چه میخواهد؟ و چه نقشهء عمیقی را برای بدست آوردن تاج و تخت به امداد اجانب طرح کرده است. بنا بران همان شاهی که دیروز نشان لمر اعلی و فاتح بزرك را بر سینهء او زده بود مجبور گردید. این ادعا طلب مقام شاهی را از مرکز دور نگهدارد. بنا بران او را بحیث رئیس تنظیمیه بسمت قطغن و بدخشان تبعید کرد (۱۳٤۱ق) که آمال و منویات او با یك سلسله روابط اجنبی خوب واضح شده بود. از حیث اجبار او را بنام سفیر پاریس از افغانستان طرد و تبعید نمود! ولی نادر خان شخصی نبود که دست از طلب بدارد و گفتی «دست از طلب ندارم تا کام من براید»

این شخص در پاریس بحیث وزیر مختار افغانی نشسته بود ولی روابط خصوصی وی با لندن و دهلی موجود بود. و انتظار آنرا می کشید که چه وقت باداران قدیم او را باز بخاك افغانستان راه خواهند داد؟

باداران قدیم وی چون فاقد رکن بزرگ سیاست خود به دربار کابل شدند خواستند تاریخ (۱۳۳۰ق) را باز درینوقت تجدید نمایند . و بنا بران از دربار دهلی امر داده شد که غائله مدهش (۱۳۰۳ - ۱۳۰٤ش) سمت جنوبی را بر پا دارند. و در رأس آن عبدالکریم یکی از شهزادگان فراری هند را به حواشی سرحدات جنوبی فرستادند. چون نادر خان یگانه پهلوان میدان قبائل جنوبی بود. درین بار باز تصور میرفت که پادشاه وقت مجبور میشود و از او استمداد میکند. و این وسیلهءتجدید نفوذ و اقتدار مرد مطرودی خواهد بود. که اینك در زوایای اروپا بانتظار چنین وقایع بسر

میبرد.

ولی دربار کابل درین بار هوشیار بود. و این شخص رابا شاخ و پنجه اجنبی اش خوب شناخته بودند. غائله سمت جنوبی را فرو نشاندند. و در (٤) جوزا (۱۳۰٤ش) در حدود شصت نفر بزرگان اشرار را دستگیر ودر سیاه سنگ کابل تیر باران کردند.

درین وقت باز شیشهءآمال این مَرد داعیه دار بسنگ خورد و مملکت دستخوش مطامع وی نگردید، و چنین در متفای اروپای خود بزاویهء خمول و گمنامی میزیست. و بانتظار روزی بود که باداران قدیم وی یعنی استعماریون دهلی بسر ملت افغانستان آورده بودند.

-٦-

نادر خان و انقلاب

سال منحوس (۱۳۰۷ش) آمد. و بقراریکه جرائد معتبر آنوقت نوشتند برخی از مامورین برطانوی سپه سالار معزول افغانستان را که در ونیس جنوب فرانسه بسر میبرد ملاقاتها کردند و مترصدین سیاست افغانی و هند که آنرا مقدمه تحولات سیاسی عظیم دانستند، و جراید هند مخصوصاً جریده زمیندار لاهور و حبل المتین کلکته در همان وقت این اسرار را فاش کرده بودند.

انقلاب (۱۳۰۷ش) با شدت از حواشی سرحدات مشرقی و قبائل شنوار آغاز شد و دوائر سیاسی و جاسوسی برطانیه به فعالیت آمدند شاه امان الله خان که تازه دم از اروپا بر گشته بود و دست باصلاحات سریع زده بافجایع غیر منتظری روبرو شد و در اواخر

همین سال دسته های منظم دزدان کوهدامنی مرکز سلطنت را اشغال و شاه را بسوی قندهار عقب نشاندند.

درین وقت بودکه سپه سالار آواره افغانی را همان کسانیکه طرح کنندهء این نقشهء انقلاب بودند از ونیس فرانسه براه بمبئی آورده و کشان کشان از راه تهل داخل سرحدات جنوبی افغانی نمودند. همان جایی که نقشهء نفوذ او را ریخته بودند.

مملکت مالکی نداشت، تشتت ، و افتراق حلقوم کشور را میفشرد و دسته عیاران کوهدامنی در کابل تاخت و تاز میکردند. و ملت بجان رسیده بود. و این موقع زرین برای کامیابی نقشهء قدیم شاهی نادر خان بعد از سعی پانزده ساله استعماریون هند آماده شده بود!

نادر خان با جسم بیمار، و ریش سفید، و سیمای معصومانه بحیث خدمتکار و منجی ملت، داخل افغانستان ساخته شد، اسلحه و مصارف و پول و نفرات جنگی ازکجا شد؟ این سوال را خود خواننده حل کرده میتواند. ، که این مرد بیمار را از ونیس کجاآورد ؟ به تهل او را کجا رسانید، و با دست خالی او را کجا داخل سرحدات سمت جنوبی نمود. و وقتیکه به سمت جنوبی رسید ، اسلحه ، سامان ، پول مصارف ، آذوقه، مرد جنگی آیا از آسمان برایش رسید؟ البته از همان طرفی که خودش آمده بود!!!

سپه سلار نادرخان بصورت اسرارآمیزساحرانه،اسلحه زیاد پول بیعدد و مرد جنگی در سمت جنوبی بدست آورد و شدت بسوی کابل دوید. و همان مردیکه در سال (۱۳۹۸ق) در شهر انباله زاده و از خوردن و تربیه استعماریون و هند بزرگ شده و با صور عجیبه

که در بالا ذکر کردیم در افغانستان برتبهء سپه سالاری رسیده بود ، اینکه از طرف همان مربیان و باداران خود به فتح کابل ناپل آمد. و ۱٤ جمادی الاول ۱۳٤۸ق (۲۲ میزان ۱۳۰۸ ش) بود که بر تخت کابل نشست. و آرمان دیرینهء وی و بادارانش بر آمد!

ملت افغانستان که از انارکی دورهء انقلاب بستوه آمده بود اساساً با تاج گذاری وتخت نشینی نادر خان مخالف نبود ولی ازین شخص امید ها و آرزو ها هم داشت. زیرا نادر خان از ابتداء ماسك وطنخواهی و ملت پروری و طرفداری دیموکراسی و حاکمیت ملی را بروی خود کشیده بود اما فسوسا و دریغا یکی ازین وعدهاییکه قبل از سلطنت بملت داده بود در ایام اقتدارش عملی نشد یك شاه مستبد و قاتل و سفاکی بیش از حبیب الله نبود. درین وقت ملت فهمیدکه:

تو از چنگال گرگم در ربودی
چودیدم عاقبت گرگم تو بودی

اینجا ما آغاز شاهی پر استبداد نادری را با وعده های سابقه اش ذیلاً در روشنی اسناد تاریخی تحلیل میکنیم، که این شخص اساساً از پروردگان مکتب استعمار هند و یکی از ارکان پیشبرد سیاست برطانوی بود و به امداد اجانب به تخت شاهی رسید.

شما در مباحث سابقهء ما خواندید که نادر خان از راه بمبئی به پشاور وتهل آورده شد،ما میدانیم و ملت افغان میداند که اینمرد بیمار هیچ چیزی نداشت ولی اسلحه و مصارف جنگی چندین هزار نفر را استعماریون هند به وی اهدا کردند. و اگر ربطی با برطانیه و مودتی با استعماریون نداشتند، چگونه ماندند که از خاك هند

بگذرد؟ و بر خلاف حکومتی که در کابل موجود بود شورشی بر پا نماید؟

در سال اول جلوس نادر خان (۱۳۰۹ش) دو نفر افغان سردار محمد امین خان و عبدالحبکم خان وکیل التجار پشاور خواستند بر خلاف نادر خان از پشاور در بین قبائل اقدامی بکنند ولی مامورین برطانوی پشاور رسماً در اعلامیه رسمی این حرکت را خلاف مصلحت خوانده و آنها را از پشاور به رنگون طرد کردند.

(رجوع بشماره‌ء ۱۴ سال اول صفحه‌ء ۷ جریده افغانستان لاهور)

خوب، **اگر** سپه **سالار** نادر خان بر انگیخته‌ء برطانیه نبود **چگونه** او را از **خاك** هند اجازت دخول سرحدات افغانی را دادند؟ و **باز هم چگونه** دران قبائل وی از همان نوع کار مانع آمدند؟ فتأمل...

برای اینکه مسئله روشن تر شود، **اینك** شهادت جرائد معتبر همان **وقت!**

جریده حبل المتین کلکته در شماره ۱۹۵ سال ۱۳۰۹ش بعد از استقرار سلطنت نادری نوشت:

«تمام مسائل بین مامورین انگلستان و محمد نادر شاه در همان اول وهله ورود ایشان تعهد شده، و بهمین امید انگلستان تائیدات مستقیم وغیر مستقیم به برقراری حکومت نادری و شکست حبیب الله نمود»

(نقل از صفحه‌ء شماره ۱۹ سال اول جریده‌ء افغانستان لاهور)

در شماره ۱۹۰ سال ۱۲۹۰ش بین جریدهٔ حبل المتین بصورت واضح نگاشت «انگلیس ها در میدان سیاست مانند شطرنج بازان ماهری هستند که چندین چال رابه نفع حریف بازی میکنند، تادر چال آخر مقصد خود را انجام دهند. در میدان سیاست افغانستان حبیب الله (کلکانی) وسیله ای بیش نبود، که همفری سفیرانگلیس در کابل او را بمیدان کشدیده و اینکه به نفع حریف دیگر (نادر خان) او را از بین برد، (یعنی نادرخان را از طرف خود به تخت کابل نشاندند)

این شهادت یك جریدهٔ معتبر و آزادی خواه مشرقی بود که نظریات آن همواره مسائل سیاست مشرق، صائب و قرین حقیقت بود. اکنون یك شهادت و تصریح دیگری را از جریدهٔ اروپایی بشنوید.

جریدهٔ ایطالوی «جبر ورچیا» در سال ۱۳۰۹ش بعنوان او بنام افغانستان در مقاله ای نوشته بود که انقلاب ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ش در نتیجهٔ تشتهات هند برطانوی در افغانستان ظهور نموده و گفته بود.

«مجلس وکلای هند در دهلی بمصارف زیاد سفارت انگلیس در کابل اعتراض شدید کردند. روسیه نیز حکومت هند را مسئول بشمرد که در سال ۱۹۷۵ به قبایل افغانستان اسلحه رسانیده ونفوذ خود را در داخل افغانستان بست داده است و اغتشاش داخلی افغانستان را بذریعه گلوله و کارتوس تقویه کرده است. ممکن است نادرخان مطابق آمال انگلستان است او از مدتها او را میخواستند. زیرا وی از راه هندوستان در مملکت افغان داخل شده. امتناع دخول

وی بوطن ، برای انگلیسها امری سهل بود ، اگر این امتناع سودی برای انگلستان میداشت البته عملی میشد ولی انگلستان نادر را اعانت کرد. و از اوضاع موجوده جز این ، دیگر چیزی گفته شده نمی تواند...»

(نقل ازصفحهء ۱٤ بشماره اول سال و دوم ، جریده افغانستان لاهور ۱۳۰۹) اینکه نادر خان را حکومت انگلیسی هند برای مقاصد سیاسی به افغانستان آورده، و ازو به نفع سیاست خود قبالهء افغانستان را گرفت، و در عوض ادعا پادشاه مطلق العنان این سرزمین ساخت، جرايد داخلی افغانی که از طرف حکومت حبیبی نشر میشد نیز همین مطالب را واضح نوشتند و آمال سوء این پیرد مرد را که آلهء دست فرنگی شده بود بملت افغان و دنیا اعلان کردند. جریده رسمی آنوقت در کابل حبیب الاسلام هفتگی بود که در شمارهء (۲۵ - ۲٦) از اول صفحهء (۲) آن بقلم برهان الدین کشککی در سال ۱۳۰۸ ش مقالات مفصلی بعنوان نفاق افگنی نادر خان در حواشی افغانستان نشر شده و حقایق ذیل از ان اقتباس میشود.

«محمد نادرخان همچنان که قبلاً نشر اخبار شده، تا این زمان بکلی مفقود الاثر بود. و معلوم است که همسایهء مهمان نواز شرقی و جنوبی مان انگلیس این ضیافت را بر عهده گرفته ، در مقابل مملکت عزیزما را از وی قباله کرده ، دوباره نادرخان را برای استرداد سلطنت افغانستان به سمت جنوبی فرستاد ، زیرا محمد نادر خان نه پولی از خود داشت نه اسلحه و سامانی ، پس عودت دوبارهء او چه معنی دارد؟ آیا همسایهء ما انگلیس هنوز روحیات

مـردم دیندار افـغـانسـتـان را حـالی نشـده؟ کـه نادر خـان را بائع افغانستان بر انگلیس می شناسند؟ و آیا این چنین رجال خیانت کار پا در صفحهء پاك و مقدس افغانستان نمیگذارند.

اگر چه هواجس شیطانی و دساوس نفسانی آن پیر مرد را از راه برده بود، مصروف بحرکات ناملایمش نموده چندی از اقوام غیور جنوبی را بر علیه حکومت مرکزی شورانیده و چندین صحنهء خونین کشت و خون وفی البین مسلمین راتشکیل داده، ولی بالاخره بیك حـالت سـراسیـمگی منهـدم و به حکومت انگریز منظم گـردید، او میخواهد مملکت افغانی ما را به تحت الحمایگی اغیار برده، نام خودش را از دائره اسـلامیت و افغـانیت زایل ساختـه و خسـرالدینا والاخره شده طوق حمایت و بندگی اغیار رابگردن خود افگنده باشد، ... پرده خیانت چشمانش را دوخته وخود پسندی و جاه طلبی عقلش را از سـر ربوده، باینطور حـرکت سـراپا مـذلت او را وادار کـرد، ولی ملت اسلامیـه افغانـیه ابداً بقبولیت این مذلت وعبودیت تن نمیدهند وگهی تحت بار بدنامی و بندگی نمیروند، ... آمدیم بر این ـــــ که نادر خان مـملکت ما را بر انگـریز فروخته یا نه؟ بلی نادر خان و دیگر مغرضین و خاین ها هم وقتـه حاضـرند که بر طبق مـثل مشـهور (گنجـشك نا گـرفـتـه پیـسـه را ده تا) مـملکت رابر اجـانب بفروشند... »

این بود نوشته یکی از جراید کابل که از قلم یك نویسنده که تا کنون زنده است. تراوش کـرده، و از احـسـاسـات مـردم نـسـبت به نادرخـان و اعـمـال او در مـملکت فروشی ترجـمـانی کـرده است، این سطور که دران وقت چاپ و نشر شده ، در نامهء اعمال سیاه این پیر

مرد، ثبت صفحات تاریخ است. و ما آنرا برای شناسائی و مزید اقتباس کردیم، تا آشکارا شودکه ملت افغان نادرخان را به چه نظر میدید؟ و از اعمال وطنفروشی او واقف بود. ولی نادرخان بکمال پر روئی تمام این عناوین را قبول کرد. و چون بر تخت کابل بمدد باداران قدیم خود نشست باز هم حکومت هند برطانوی، بعد از فتح کابل تائیدات مستقیم و غیر مستقیم خود را با نادرخان دوام داد، تمام مخالفان نادر خانی را در هند به عقابهای شدیدی گرفتار کرد. چنانچه در ۱۳۰۹ سردار امین جان و سردار عبدالحکیم خان را از پشاور به رنگون راهی کردند. جریده افغانستان که در لاهور از طرف مرتضی احمد خان نشر میشد و و با لهجهء بسیار نرم و دلکش نادر خان را به ترک دیکتاتوری و با قبول رژیم دیموکراسی و حاکمیت ملی توصیه میکرد. این جریده با شدت تمام از طرف حکومت هند برطانوی توقیف و مدیر آن تا ده سال محکوم به حبس شد. و به تعبیرحبل المتین این یکی از انواع تائیدات غیر مستقیم بود، که بطور نمونه نوشتیم.

اما تائیدات مستقیم:

۱ - جریدهء نیم رسمی سول ایند ملتری گزیت لاهور در سر مقالهء ۹ فبروزی ۱۹۳۱ نوشت:

«بقرار گفتهء معاصر پابونیر حکومت هند از نشر اطلاعات افغانستان خود داری میکند. چون مردم هند با اطلاعات ممالک قریب دلچسپی دارند. بائست حکومت هند، این رویه را اصلاح کند

. مورد بسیار حیرت و دلچسپی که درین روز ها یکی از مجلات مصور معروف لندن عکس های کاروان طویل موتر های لاری نشر کرده که از سرحدات هند برطانوی اسلحه را بطرف کابل میبرند. چون تا از احوال سرحد همواره واقف هستیم ا ز واقعه فوق هم با خبر بودیم ولی اطلاع مذکور را احتیاطاً نشر نکردیم و خلاف مصلحت میدانستیم و هنوز هم همین او به اسطلا دوباره اطلاعات افغانستان معقوله میدانیم ولی اگر از نشر اطلاعات بی ضرر جلوگیری شود مانند نشر این عکس ها اطلاعات مهمی بدسترس تماشاچیان نکته شناس او رای جیحون گذاشته خواهد شد.

(افغانستان شماره ۱۲ سال دوم ۱۳۰۹ش)

ازین سرمقاله جریدهء نیم رسمی انگلیسیان واضح میشود که در اوائل سلطنت نادری اسلحهء از هند به کابل رسیده و بدسترس رفیق قدیم خود گذاشته اند و این نوعیت از تائید مستقیم است.

۲ – علاوه برین که اسلحه زیادی را در همان ماه های اول ورود نادر خان بکابل حکومت برطانوی هند بدسترس او گذاشت ، در حالیکه هنوز وضعیت ، استقرار وی بکابل معلوم نبود، و شورشیان در کوه دامن و قندهار و غیره به مخالفت خود با حکومت نادری ادامه میدادند درین حالت بسیار نازك ده هزار تفنگ (۵۰) هزار کارتوس راآیا بدون اعتماد و تعهدات سابق حکومت هند چگونه به نادر خان داده میتوانست؟ و معاون همین امداد یك لك و هفتاد و پنج هزار پوند را نیز بنام قرضه و (۱۳۰۹) یعنی سال اول سلطنت نادر خان به وی دادند. حالا خود خوانندگان محترم ما قیاس کنند که این تائید مستقیم آیا بدون اعتمام تعهدات به قرار که

جریده‌ء حبل المتین به آن اشاره کرده، صورت گرفته میتوانست ، حکومت امانی در مدت ده سال سیاست پر طمطراق خارجی خود این قدر اعتماد حاصل نکرد. ولی نادر خان در مدت چند ماه چرا مورد اینقدر نوازش دولت برطانیه گردید؟

این سخنهایی است که دانایان رموز سیاست میدانند و اینك ما بعد از مدت ۲۲ سال اسرار آنرامینویسیم، به تاریخ معاصر افغان آنرا برای تائید ثبت میکنیم و قضاوت را بخود خواننده‌ء خود میگذاریم!

چون این تائیدات مستقیم و غیر مستقیم بر حکومت هند برطانوی با رفیق و پرورده‌ء قدیم خود داشت در دنیا مورد تبصره‌ء مطبوعات ومحافل سیاسی قرار گرفت. و پرده ازین اسرار برداشته شد نادر خان مجبور گردید که درین باره ملت افغان چیزی بگوید ، و این جلب تائیدات برطانوی را بنظر ملت مشروع نشان دهد بنا بر این مجبوریت بود که بتاریخ ۱۸ سنبه ۱۳۰۹ ش نادر خان مجلسی را بنام شورائ ملی تشکیل و دران مجلس وکلاء را مخاطب قرار داد درین نطق افتتاحیه نادر خان وانمود میکند که حکومت برطانوی اورا به سمت جنوبی نمی ماند که از اقوام سرحدات آزاد امداد بگیرد.

ولی ما بچشم خود دیدم که نادر خان از بمبئ تا تهل در خاك هند برطانوی گذشت و بسر حد افغانی داخل شد ، اگر برطانوی ها مخالفتی با او میداشتند آیا این آمدن اورا که سراسر منافی حقوق بین المللی بود . چرا مانع نشدند؟

نادر خان درین نطق میخواست حقایق روشنی را از چشم دنیا

بپوشاند و بگوید که من از هند برطانوی امدادی نگرفته ام! ولی دنیا دید و تاریخ دلائل و اسناد ثبت کرده! خبر تعجب آمیز اینست که در روز افتتاح مجلس شورا نادر چند دقیقه بعد به امداد دولت برتیانیایی اقرار نموده اظهار داشت : بلی سال گذشته (هنگام اشغال کابل) بعضی دولت ها بما کمک و معاونت نمود مانند دولت برتیانیای کبیر که این معاونت کمک مفت و رایگان را بدون کدام قید و شرط به افغانستان کرد و امداد یك لك و هفتاد و پنج هزار پوند و ده هزار تفنگ و پنجاه هزار کار توس بدسترس ما قرار داد (هدیه مجله کابل صفحه ۱۵ سرطان ۱۳۱۰ ش).

نادر دراین عتراف خود اسم بعضی دولت های امداد دهنده رابرده است آیا کدم دولت ها امداد دهنده بود غیر از انگلیس ها. جای افسوس است که امداد های دیگر بریتانیا را که بوی نموده بود نگفت .

در گفتار های خود نادر اشاره از کشور فرانسه و جرمنی نیز نموده است که گویا اسلحه از این کشور ها نیز اخذ نموده است . خو . . . اخذ کردن کاری و مفت کمك گرفتن چیزی دیگری است .

بلی کمك های نقدی و جنسی یعنی پول و اسلحه انگلیسی که انگلیسی ها به نادر نمود . پس با این یار دیرین خود اعتماد داشت این کمك های مادی و معنوی بخشش بود به فرض این معاونت در مقابل صلب استقلال سیاسی و آبروی کشور بود که نادر تقدیم باداران قدیم انگلیسی خود نمود . چندی بعد یك سیاست مدار کهنه کار انگلیس بنام سر فریزر تتلر بنام سفیر به کابل آمد بیست سال بعد وی اعتراف کرد که انگلیس ها نادر را ده هزار قبضه تفنگ

يك لك و هشتاد هزار پوند بخشيده بود . راستى هم اينست كه دولت بريتانيا فياض است (ديده شود به صفحه ۲۳۱ كتاب افغانستان چاپ لندن ۱۹۵۰ تاليف نويسندهء معروف سرفريزرتتلر كه چندى بعد در سال ۱۳۱۲ وزير مختار و نماينده سياسى انگليس در كابل شد) و اين وظيفهء وجدانى وى بود كه به حقايق اعتراف نمايد . در مجلس شورا براى مشروعيت عمال خود نادر اظهار نمود اينكه شاه امان الله هم در سفر انگلستان خود از انگليس ها قرضه گرفته . نادر در اين گفتار خود از غرض كار گرفته . بدون اينكه بسنجد خواست از حقايق چشم پوشى نمايد ليكن مردم جهان حقايق را به چشم باز مينگرند . اينكه دولت امانى چه وقت از انگليس ها قرضه گرفته روئى كدام سند و شواهد؟ زمانى كه اعليحضرت امان الله خان از سفر اروپائى خود باز آمد مدت زمانى كوتاهى نگذشته بود كه انقلاب داخلى شروع شد پس انگليس ها خو احمقان نبودند كه يك دولت در حال سقوط را قرضه بدهند . در گذارشات بين المللى هم اين خبر آمده است كه دولت امانى از انگليس ها هيچ نوع كمك و معاونت و قرضه را اخذ و قبول نكرده است .ليكن نادر خان ميخواست به كمك دلايل ميان تهى خود را و دولت خود را تبرئه و از زير بار مسئوليت داخلى و خارجى براى خود راه بيرون رفت درست نمايد. كه درست نشد . نادر بعداً گفت اينكه بزرگان دولت انگليس در لندن به امير امان اله خان گفتند؟ هر گاه شاه امان اله روابط سياسى خود را با اتحاد شوروى قطع نمايد، در مقابل انگليس ها به دولت افغانى هر گونه كمك و معاونت و هر مقدار قرضه كه ضرورت داشته باشد برايش خواهند داد ليكن امير امان اله

خان زیر بار نرفت و رهسپار روسیه و ترکیه گردید . زمانیکه شاه امان اله به مسکو رسید در وقتی بود که افکار عامه هندوستان روشن گردید و افغانستان را به حیث یك کشور آزاد شناختند . و زمانیکه کاظم پاشا از ترکیه وارد افغانستان گردید .که لشکر افغانی را منظم سازد. در این وقت بود که در شنوار شورش بر پا گردید و انگلیس ها فرصت یافتند که تمام تشکلات دولت امانی را مورد تخریب قرار دهند .

(جریه اطلاعات طهران شماره ۸۰٦ ، سال ۱۸۰۹)

از این تفصیل شما فهمیدید که چگونه انگلیس ها به افغانستان اغتشاش آوردند ، و چگونه بهره برداری سیاسی نمودند و تخت پادشاهی را از کی گرفتند و به کی بخشیدند و چگونه مستقیم و غیر مستقیم کمك های خود را بدین دست پروده خود نمودند .

حال این نظر را نمایان سازیم این که اعلیحضرت امان الله خان نادر خان را به چشم یك شخصیت مشکوك و اجنبی پرست میدید؟ این سخن را شاه امان الله به زبان خود اظهار نموده و من شخصاً در همان مجلس خاص حضور داشتم و شنیدم و برای شمانقل قول می نمایم .

(در سال ۱۳۰۹ شب در هوتل مُقر یك مجلس ملی دایر بود و همرکابان قندهاری شاه و خوانین و عدهء از دوستان نزدیك شاه موجود بود. شاه آزرده خاطر می نمود. از جهتی غمگین و افسرده خاطر بود که در همین روز لشکر قندهاری بر ضد مخالفان دست به اسلحه برده بودند و عدهء از عساکر فراهی لشکر کشته شده بودند

در همین وقت ذکری از نادرخان در مجلس آمد که این شخص چگونه از راه تل به افغانستان وارد شد اعلیحضرت فرومودند بلی ! من وی را از راه قندهار خواستم . مگر وی برایم نوشته که من برای شما در سمت جنوبی کار و خدمت می نمایم . من نادر خان را از کودکی می شناسم ، وی شخص هوشیار است. فیل زمین زیر پای خود را تا اندازه نکند پای بر آن نمیگذارد .مگر افسوس است که همین شخص هوشیار و فعال بدرد ملت نمی خورد . من کوشش زیاد نمودم که وی را از طرفداری سیاست اجنبی باز دارم لیکن سودی نکرد و باز نگردید . پس من مجبور شدم او را به فرانسه فرستادم . حالا هم میگویم که نادر خان موفق می شود زیرا که مانند انگلیس پشتیبان و کمك كننده دارد .

حبیب الله چند ماهی خواهد بود. من میدانم که در مقابل من در این میدان حریف اصلی کی ابت؟

اما ای حاضرین همین محل نشانی باشد که نادر خان بدرد شما نمی خورد)!

این همان بیانی بود که اعلیحضرت (طال عمره) در روز های اخیر خود در افغانستان فرموده بودند. ۲۲ سال بعد مادیدیم که علیحضرت راست فرموده بودند.

-۷-

وعده خلافی نادر خان:

تا حال ما از خاندان نادر و شخصیت وی از روی اسناد تاریخی اظهار نظر نمودیم .

ای کاش نادر خان با ذات مشکوکش به افغانستان می آمد مگر بصورت خادم ملت و منجی قوم ثابت میشد و لکهء ننگ خاندانی خود را می زدود و محبوب ملت میشد. و از افتخارات شرق محسوب میگردید . مانند مصطفی کمال، سعد زاغلول ، گاندی ، مگر نا گفته نباید گذاشت که بدبختی مردم بود که نادر خان در فکر پاد شاهی خود شد و عنوان فریبای شاهی تمام موقعیت او را ویران ساخت . هر گاه وی پاد شاه نمیشد و بنام مصلح و غمخوار ملت راستی قیام میکرد مانند میرویس خان نام وی تا ابد

در دل های ملت به احترام باقی می ماند.

نادر خان زمانیکه از اروپا به وطن آمد ظاهراً بنام نجات وطن مگر در حقیقت غصب قدرت و پادشاهی بود و شعار نجات وطن و خدمت به مردم را ندا سر داده میگفت من غرض شخصی ندارم ، پادشاهی نمی خواهم ، وی وعده نمود زمانیکه کابل را اشغال نمودم در آنجا یك حکومت ملی و انتخابی به رای مردم خواهم ساخت، این وعده های فریبنده بود که افغانهای ساده دل فریب آنرا خورزد و به طرفداری اوبه پا استادند و حکومت حبیبی را سقوط دادند.

و همین وعده های فریبنده نادر خان از زمان حرکت وی از اروپا شروع شده بود و همین خط مشی وی تا فتح کابل دوام داشت. مگر از تمام وعده های وی یکی هم بجای نشد . و زمانیکه پادشاه ساخته شد دمار از روزگار مردم بر آورد. و از امیر عبدالرحمن کرده سفاکتر از آب برآمد. آنگاه جهت حفظ منافع خود و سوء استفاده از قرآن کریم هئیت دوازده نفری را به شمالی فرستاد و با قید قسم و قرآن و تضمین همین هئیت بود که حبیب الله کلکانی و یارانش را بدام انداخت و بکابل آوردند و بدون حکم محکمه تیر باران و بعداً بدار آویخت .

ملت برای براندازی این خائین دست به قیام در هر گوشه و کنار مملکت صورت گرفت و عدهء دست به ترور این خاندان مزدور نمودند از جمله سید کمال در اروپا برادر این سفاك را ترور نمود لیکن به فرمان این مزدور خاندان آن سید مظلوم سر به نیست شد. وی هزاران نفر از مردم شمالی را بجرم داشتن اسلحه نیست و نابود نموده . تا اینکه عبدالخالق این جانی را به سر نوشت اعمالش

رسانید. آنگاه بازماندگانش جوانان افغان را به دار و ضرب و شکنجه و برچه کشتند بحکم کدام محکمه آیا در مجلس که برای کشتن زیاده از بیست نفر با انتقام قتل نادر منعقد شده بود برخی از علما و حضرات چرا نگفتند که بجرم این قتل یك نفر قاتل او عبدالخالق را بکشید ولی محمد هاشم نه گفته بود که ما انتقام خود را از این ملت می کشیم . باید صدا ها نفر را در قبال برادر خود بکشیم.

آیا صداها جوان را با این انتقام نکشتند . بحکم کدام شریعت. کدام قانون؟ آیا ملت افغان این سفاکی را فراموش خواهد کرد. هزاران نفر محبوس زیر شکنجه کشته نشدند. شانزده اعضای حکومت دهقانی محکوم بمرگ بدون محکمه کشته نشد و خاندانشان تاراج گردید. و هر روز صدها نفر را به توپ نه بستند. و در شمالی قتل عام براه نه یفتید ؟

آیا نثار احمد بندیوان سرای موتی شیر محمد محبوس را نگشت و دختر جوان او را بزور و ظلم نگرفت. آیا زندان ارگ پر از لاش های آزادی خواهان نشد . آیا زندان ولایت ، بادام باغ ، و محبس قتل گاه مردم مظلوم کابل نگردید. آیا علامه میر قاسم خان به پای دار فرستاده نشد ؟آیا عبدالحکیم رستاقی را خفیه نکشتند؟

قتل بدون محکمه عبدالرحمن لودین - خواجه هدایت اله خان رئیس تنظیمیه هزاره جات ، قتل خواجه امیر الدین خان حاکم سمت جنوبی قتل جرنیل پینه بیگ خان فیض محمد کاتب، فیض محمد باروت سفید ، تاج محمد پغمانی غلام جیلانی خان چرخی سفیر انقره ، غلام نبی خان سفیر مسکو ، غلام ربانی ولد غلام جیلانی

سفیر، شیر محمد خان نائب سالار، علی اکبر خان طرزی کندك مشر میر عزیز خان محرر انیس، میر مسجدی خان ، میرزا احمد مهدی خان اعظم خواجه رئیس برق، بشیر خان ولد منشی نظیر، دوران خان ، محمد یوسف خان قندهاری میرزا محمد خان دروازه لاهوری قربان خان طفل ۱۲ ساله غلام خان معاون مکتب نجات، عبدالفتاح خان تلگرافی - محمد کریم خان متعلم سویدن شیر محمد خان مامور وزارت معارف ، ابراهیم قاری زاده - عبدالحکیم خان رستاقی - امین جان سفیر جرمنی محمد غزیز خان برادر شجاع الدوله، غلام محی الدین خان مدیر انیس - محمد امیر خان ترجمان - یك نفر برادر امین خان سفیر جرمنی - موسیو دین محمد خان ، اسماعیل خان ولد نظر صفر خان ، خانباز خان قوماندان کابل - محمد ولی خان وکیل پادشاه ، سید غلام حیدر که در ارگ مسموم شد و غیره و غیره .

این مردم بدون محاکمه و اثبات جرم هر یکی به ۱۵ - ۱۵ سال وزیاتر محکوم شدند . عبدالهادی داوی - میرزا عبیدالله قندهاری - یوسف حقیقی - عبدالعزیز وکیل قندهار میر غلام محمد غبار ، میر غلام احمد - میر عبدالرشید - انور بسمل ، ابراهیم صفا - غلام دستیگر قلعه بیگ - حبیب اله کندکمشر قندهاری - رحمانی - رضا ترجمان - شیرمست قندهاری عبدالصمد قندهاری - میر محمد شاه خان - محمد نعیم تلگرافی ، میر ظهورالدین - امن هراتی - سرور جویا - رحمت الله تند نویس - کبیر منشی نظیر قاضی محمود سنجری - قاضی اسلم سنجری - قاضی اسلم بابانی

، سید کبیر - محمود یاور عبدالرحیم خان صافی وزیر قوائد عامه - خلیل اله صافی - محمد عمر تاتا - محمد امین غند مشر ، سرحد دار عبدالغفور خان - بی بی سنگری خانم جبب اله کلکانی و دو دخترش ۲۰ ساله زندان دهمزیگ و بیست سال در تبعید مزار بود. یك خانم وی را کشتند و دو دوخانم وی را وادار به شوهر کردن اجباری نمودند . صاحبزاده عطاءالحق وزیر خارجه ، خواجه بابو وزیر داخله ، عبدالقدیر خان قره باغی ، خواجه میر علم - عبدالغنی کلکانی - کرنیل غلام رسول ، ملك عبدالحکیم ، امیر محمد ، مرزا عبدالقیوم خان سید آقا خان ، غلام حضرت خان - ملك میر باز - ملك رستم محمد کریم خان - کرنیل نواب خان و قچقار خان و لنگر خان پنجشیری ، سید برهان الدین - قاضی علی احمد شکر دره ئی - عبدالقدوس خان و عمرا خان داوود زائی و هزاران دیگر که لیست آن طویل خواهد شد ، این زندانیان بعد از ختم دوره‌ء زندان فرار شدند . البته در مناطق که اصلاً برای شان قابل تحمل نبود و بر خلاف اصل حریت شخص است و این اقدامات غیر قانونی و غیر انسانی حکومت مستبد اکنون هم دوام دارد . در حالیکه یونو حقوق بشر را اعلام داشت ، ستمگران سیه کار هر چه میخواهند میکنند در سال ۱۳۲۸ یارو خان سلیمان خیل و قربان و حیدر هزاره خفیه از طرف حکومت مسموم و کشته شدند و شیر محمد خان یاور وزیر حربیه بدون محکمه و تعین جزا حبس شد و خانه و مسکن او ضبط و تاراج گردید و بنام دسیسه‌ء نوروز سید اسماعیل بلخی و خواجه نعیم و پسران گو سوار وکاپیتان محمد حسین هزاره و سید اسماعیل وکیل سرخ و پارسا و دها نفر دیگر حبس شدند و اقوام وبسته

گانشان تحت تعقیب گرفته شدند و بدون محکمه و حکم قاضی در حبس نگاه داشته شدند . هر گاه فجایع بیشتر این خاندان را میخواهید بدانید به شماره های دیگر این جریده مراجعه نمائید این بود مختصر شده از جریدهء جمهور اسلام یکم ستمبر ۱۹۵۱ برای ختم کلام به اشعار ازهمین شماره یعنی شماره اول دعوت می نمایم.

چوخاندان شهی گویدت من افغانم!
یقین مکن که ستم پروراست افغان نیست!

کسیکه بارکش دیگر است افغان نیست
زدام و دد به جهان کم تراست افغان نیست
کسیکه غیرت اسلام نیست در دل او!
سفیه وبی شرف و ابتراست افغان نیست
کسیکه فخر کند بر نژاد اهل هنود
برب کعبه که بدگوهراست افغان نیست
کسیکه دین دهد و پول گیرد از اغیار
شکم پرست و غلام زراست افغان نیست
به تار ساز حریقان هر آنکه می رقصد
مثال بوزنه بازی گراست افغان نیست
کسیکه تازه کند رسم بت پرستی ها!
عدوی ملّت پیغمبر است افغان نیست
کسیکه مهربه قرآن نموده غدر کند!
فریب کاروجفاگستر است افغان نیست
به دوستداری کفار هر که می نازد!
ز دشمنان خدا بدترست افغان نیست!

کــســیکه بر در اغــیــار ســجــده ها ریزد!

ذلیل و خوار چوسنگ دراست افـغـان نیـست

چوخـاندان شـهی گـویدت من افـغـانم!

یقـین مکن کـه سـتم پروراست افـغان نیـست

خـتم شد